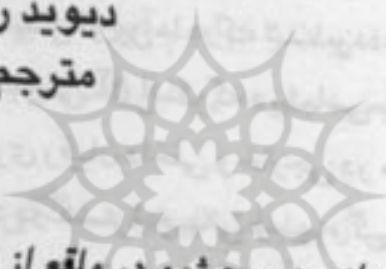


... ضرورت تحول اطلاعاتی و ارتباطاتی

در قلمرو دیپلماسی*

دیوید رانفلت و جان آرکیلا**

مترجم: حمیدرضا انوری***



یادکرد

مقاله‌ای که در پی می‌آید از سه مبحث و در واقع از سه حوزه و حوزه‌های برخاسته از فضایل نوین رسانه‌ای یاد می‌کند:

حوزه واقع‌گرایی سیاسی به عنوان یک حوزه سنتی، حوزه سایبراسپیس و بالاخره حوزه اندیشه‌گرا.

نویسندگان با ارزیابی چالش‌های سه حوزه مورد بحث، مقوله «قدرت نرم» نیز اشاره می‌کند، قدرتی که نیروی محرکه فاصله گرفتن جهان از واقع‌گرایی سیاسی است.

نویسندگان این مقاله در واقع به ترسیم انقلابی می‌پردازند که باید در عرصه واقع‌گرایی سیاسی خارجی برای آمریکا رخ دهد. مقاله اگر چه نسخه‌ای برای

* این مقاله از این پایگاه برگرفته شده است:

<http://www.wsip.org/oc/vd/vdr/ronarqISA99.html>

** David Ronfeldt - John Arquilla

*** کارشناس سفارت جمهوری اسلامی ایران - پراگ

تجویز رفتارهای فردای آمریکا در عرصه سیاست خارجی است، اما از جنبه تصویر کردن یک راهبرد آلترناتیو درخور تعمق است این مقاله را می توان مجموعه ای از اندیشه های ارتباطی مطرح در حوزه روابط بین الملل دانست.

مقدمه

بسیاری بر این باورند که پس از تحولات انقلاب گونه ای که از دهه ۱۹۶۰ در حوزه بازرگانی و از دهه ۱۹۸۰ در امور نظامی (RMA: revolution in military affairs) به تحقق پیوست، اکنون زمان آن فرا رسیده است که دیپلماسی (RDA: Revolution in Diplomatic Affairs) آمریکا نیز چنین تحولی را تجربه کند و از همین رو انقلاب بزرگ بعدی اطلاعات را در قلمرو دیپلماسی پیش بینی می کنند.

با آن که ضرورت این تحول پیش از این ها درک شده بود؛ یکی از دلایل توجه نکردن جدی دیپلماسی به چنین موضوعی آن است که دیپلماسی برخلاف امور بازرگانی و نظامی در درجه نخست از سوی رقیبان داخلی و خارجی در معرض تحریک قرار نگرفته و برای گسترش نفوذ خود در گستره جهانی و بهره گیری از دستاوردهای نوین فناوری های اطلاعاتی مصمم و مشتاق نبوده است، در حالی که حوزه های بازرگانی و نظامی داوطلبانه این تحول بزرگ را در شیوه های سنتی سازماندهی و راهبردی خود ایجاد کردند. به طور مشخص در خصوص امور نظامی می توان شکست آمریکا در جنگ ویتنام را عامل اصلی بازاندیشی و نوآوری در فناوری های نظامی دانست که اوج موفقیت این نواندیشی را نیز در دکترین جنگ هوایی آمریکا در جنگ خلیج فارس دیدیم؛ اما از آن جا که دستگاه سیاست خارجی آمریکا در معرض چنین رقابت هایی نبوده و صد البته همچون بخش نظامی دچار شکست سنگینی نشده و در بهره گیری از فناوری های نوین اشتیاق نداشته در مقایسه با حوزه نظامی و بازرگانی دچار نوعی پس افتادگی شده است. کوتاه سخن آن که دیپلماسی تاکنون انگیزه های کمی برای دست کشیدن از محافظه کاری نخبه گرایانه و تغییر در روشن های سنتی داشته است.

با این همه دیپلماسی امروزه در حال چشیدن گرمای رقابت بویژه رقابت بازیگران غیردولتی چابکی است که به مدد انقلاب اطلاعاتی در حال تقویت هستند؛ به نحوی که خود دستگاه سیاست خارجی علاقه مند به همکاری با آن هاست. سازمان های بین المللی

ضرورت تحول اطلاعاتی و ارتباطاتی در قلمرو دیپلماسی

غیردولتی (NGOs) که در تسکین و ترمیم آلام و مصیبت‌های مردم و امور بشردوستانه فعال هستند و البته در کنار آن‌ها سازمان‌هایی که به دنبال خشونت و درگیری هستند، مانند: تروریست‌های بین‌المللی و سازمان‌های جنایتکاری، همگی از جمله این بازیگران بشمار می‌روند...

تحول مهم دیگر آن است که همچون حوزه‌های نظامی و بازرگانی متخصصان فنی در آستانه تولید ابزار جدید و ویژه برای امور دیپلماسی هستند؛ تلفن‌های خورشیدی و رایانه‌های متصل به اینترنت از جمله این ابزار هستند. اگر چه این ابزار ممکن است به تنهایی تغییرات عمده‌ای را برای دیپلمات‌ها ایجاد نکنند، اما می‌توانند در ایجاد تمرکز پیرامون اطلاعات مؤثر باشند؛ یکی از این ابزار جدید نظام‌های اطلاعات جغرافیایی (GIS: Geographic Information Systems) است که برای بازیگران دولتی و غیردولتی امکان گفتگوی همزمان را فراهم آورده است. ماهواره‌ها و دستگاه‌های نظارتی و نیز دوربین‌های فیلمبرداری دستی قابل اتصال و یا به اینترنت از ابزار مهم دیگر هستند.

با وجود این، هنوز عده کمی از دیپلمات‌ها برای هماهنگی با این تحولات فاش می‌کنند و بیشتر آنان برای ایجاد یک انقلاب اطلاعاتی در این عرصه توجه جدی و اشتیاق نشان نمی‌دهند، شاید به این علت که بیشتر دیپلمات‌ها بر این باورند که چنین تحولی دنیای آنان را آشفته خواهد کرد. چنین نگرشی باعث بروز دوگرایش در دیپلماسی شده است: یک گرایش به دنبال تمرکزگرایی و اعمال نظارت بیشتر در امور دیپلماسی (در درون دولت‌ها) است و گرایش دوم (با توجه به ظهور بازیگران بی‌شمار غیردولتی) به تمرکززدایی از دیپلماسی می‌اندیشد. به علاوه دیپلمات‌ها نیز مانند رهبران نظامی و تجاری گله دارند که ارتباطات پیشرفته و تحولات ناشی از انقلاب اطلاعاتی، ماهیت زمان و مکان در دیپلماسی را دستخوش دگرگونی کرده و از جمله باعث شتاب بخشیدن به روندهای دیپلماسی شده است؛ به طوری که کارکنان و سایل ارتباط جمعی و بازیگران غیردولتی با نفوذ و فشارهای خود به افشاگری می‌پردازند و با انگیزه جلب افکار عمومی به دخالت در مسائل می‌پردازند؛ این روندها موجب شده است که گفتگو و مذاکره با مقامات برای سفیران بسیار دشوار شود؛ زیرا آنان باید با بازیگران زیاد و در عین حال گوناگونی درگیر شوند؛ آن هم در اوضاعی که ما شاهد تبدیل بازیگران فراوان و

خودرأی به بازیگرانی محدودتر اما هشیارتر، مانند سازمان‌های غیردولتی هستیم که با برخورداری از توانایی اتخاذ روش‌های سازمان یافته و جمعی، نظم دیپلمات‌ها را در تمام جهان دستخوش تحول کرده‌اند.

فرض این نوشتار بر آن است که در آینده نزدیک دیپلماسی آمریکا دستخوش تحولی می‌شود که درباره چگونگی و چرایی تحقق آن تحلیل‌های زیادی شده است. ما معتقدیم در صورت تحقق چنین انقلابی به جای در نظر گرفتن یک هدف وسیع؛ باید دو نکته را مد نظر قرار داد: اول آن که دیپلمات‌ها باید ضمن بازنگری پیرامون «مفهوم اطلاعات»، توجه داشته باشند که حوزه جدیدی با عنوان محیط اندیشه (نواسفیر NOOSPHERE) و به عبارتی یک «قلمرو جهانی فکر» (global realm of the mind) در حال ظهور است که می‌تواند تأثیر عمیقی بر روش‌های سنتی واقع‌گرایی سیاسی بگذارد. در حقیقت عصر اطلاعات به سمتی می‌رود که دیپلماسی سنتی بر پایه واقع‌گرایی سیاسی (realpolitik) و تکیه بر «قدرت سخت» (hard power) در حال جایگزینی با دیپلماسی نوین و بر پایه «سیاست اندیشه گرا» (nu-oh-poh-li-tik) است که در آن به «قدرت نرم» (soft power) برتری داده می‌شود.

اطلاعات و ظهور محیط اندیشه‌ای

اگر چه اطلاعات همواره از اجزای مهم واقع‌گرایی سیاسی محسوب می‌شده؛ اما اکنون به علت جمع آمدن شرایطی که در تمام بیست سال گذشته وجود نداشته، از یک موضوع فرعی به جایگاهی با اهمیت فراوان و اصلی در سیاست تبدیل شده، که یکی از علل این تحول، نوآوری در فناوری است. رشد و گسترش زیرساخت‌های جدید اطلاعاتی مانند: اینترنت، تجهیزات ماهواره‌ای، خورشیدی و کابلی و غیره موجب شده تا به جای اتکا به یک وسیله ارتباطی (مثل رادیوهای سنتی و تلویزیون) امکان انتخاب چندین وسیله را داشته باشیم. از سوی دیگر سهولت دسترسی و ارتباط بین ملت‌ها و نیز علاقه‌مندی روزافزون عده زیادی از بازیگران در صحنه روابط بین‌الملل به بهره‌گیری از این زیرساخت‌های نوین اطلاعاتی، باعث شده تا شاهد رشد چشمگیر «وابستگی متقابل جهانی» (Global Interdependency) باشیم.

علت دوم این تحول، رشد روزافزون و آرایش جدید و گسترده سازمان‌های دولتی و

ضرورت تحول اطلاعاتی و ارتباطاتی در قلمرو دیپلماسی

غیردولتی است که ضرورت بهره‌گیری از اطلاعات و ارتباطات را افزایش داده است، این محیط جدید سازمانی در آمریکا بسیار غنی است و سازمان‌های غیردولتی مانند بنیاد آزادی الکترونیک (EFF: Electronic Freedom Foundation) و متخصصان رایانه حامی مسئولیت اجتماعی (CPSR: Computer Professionals for Social Responsibility) نمونه‌هایی از این سازمان‌ها هستند که طیف وسیعی از مسائل سیاسی و اهداف متنوع را پوشش می‌دهند: از کمک به مردم به منظور تماس با این شبکه تا تأثیر بر سیاست‌ها و مسائل حقوقی دولت و نیز پیگیری موارد خاص در داخل و یا خارج؛ البته باید در نظر داشت که علت به چشم آمدن چنین روندی در سرتاسر جهان، فقط فراوانی و تکثیر این نوع سازمان‌ها در کشورهای مختلف نیست، بلکه بیشتر برای امکان دسترس آن‌ها به شبکه‌های فراملی و افزایش تأثیر و نفوذ آن‌هاست؛ که هر قدر این توانایی در بازیگران شبکه غیردولتی افزایش یابد، به همان اندازه ماهیت سیاست‌های جهانی نیز به سمت گریز از تمرکز دولتی پیش می‌رود.

علت سوم را باید نوعی ایده آلیسم دانست: روند رو به رشد و تأییدپذیر آن است که قلمروهای «اطلاعات» و «قدرت» سرعت بر یکدیگر منطبق می‌شوند؛ آن‌چنان که پیشتر نیز گفته شد امروزه در تمامی حوزه‌های نظامی، اقتصادی و سیاسی به جای «قدرت سخت» بیشتر بر اهمیت «قدرت نرم» متکی بر اطلاعات (Nye, 1990; Nye and Owens, 1996) تأکید می‌شود. البته شکوفایی قطعی این روند جدید ممکن است ده‌ها سال به طول انجامد و تا آن هنگام اعمال قدرت (یا قدرتمنداری) به طور موقت جوهره اصلی روابط بین‌الملل باقی می‌ماند، اما ظهور قدرت نرم انگیزه جدیدی را برای توجه به عرضه راهبردهای جدید اطلاعاتی فراهم آورده و گرایش روزافزون قدرت، امنیت و دیپلماسی به تعریف دوباره از راهبردها آن‌هم براساس اطلاعات را موجب شده است.

رشد سه محیط متکی بر اطلاعات

گسترش اهمیت اطلاعات و ارتباطات، وضعیت‌ها و حوزه‌های معینی را ایجاد کرده است که مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از: سایبراسپیس^۱ (Cyberspace)، محیط اطلاعاتی (Infosphere) و محیط اندیشه‌ای (noosphere).

اگرچه هر کدام از این سه حوزه وابسته به اطلاعات و بازتابی از پیشرفت‌های مختلف

فنی، سازمانی و ذهنی هستند؛ اما هر یک جداگانه بر بخش‌های خاصی تأکید می‌کنند. تأکیدی که اهمیت هر کدام را نیز معلوم می‌کند و در ادامه، مورد بحث قرار می‌گیرند. توصیه ما این است که دیپلمات‌ها باید بیشتر در چارچوب محیط اندیشه‌ای تأمل کنند تا دو حوزه دیگر.

سایبراسپیس

این قلمرو بیش از دو مفهوم دیگر کاربرد دارد و معمولاً در نگاه اول به نظام گسترده جهانی رایانه‌های متصل به اینترنت، زیرساخت‌های ارتباطاتی، نهادهای برقرارکننده ارتباط مستقیم، پایانه‌ها و تسهیلات اطلاعاتی اطلاق می‌شود که عموماً از آن با عنوان شبکه (The Net) و غالباً هم اینترنت یاد می‌شود؛ اما سایبراسپیس مفهومی گسترده‌تر از این مجموعه است و امکانات الکترونیکی و زیرساخت‌های مهم نظامی، دولتی یا سازمان‌های دیگر را نیز دربرمی‌گیرد. در این میان «نبرد اطلاعاتی راهبردی» (Strategic information warfare) از سویی بر تأمین گسترده «امنیت و حفاظت محیط داخلی» و از سوی دیگر بر تقویت توانایی کشف نقاط آسیب‌پذیر در نظام ناظر است. سایبراسپیس به عنوان جدیدترین حوزه در قلمرو قدرت و ثروت در جهان، سریع‌ترین رشد را نیز داشته است. شبکه اینترنت توانسته میلیون‌ها رایانه خانگی، حدود ۱۰۰ میلیون کاربر (که انتظار می‌رود تا سال ۲۰۰۰ به یک میلیارد نفر بالغ شود) و میلیاردها (اگر نگوئیم تریلیون‌ها) دلار ثروت را به خود جذب کند؛ علاوه بر همه این‌ها گسترش این قلمرو در گستره ملی و جهانی یکی از نکات مهم عصر ماست. سایبراسپیس در عین آن‌که از دو مفهوم دیگر یعنی حوزه‌های اطلاعات و اندیشه ویژگی‌های فنی برتری دارد، در معرض خطرهای زیادی نیز هست...^۲

محیط اطلاعاتی

عده‌ای از دانشمندان با آگاهی از محدودیت‌های مفهوم سایبراسپیس، مفهوم محیط اطلاعاتی را عرضه کرده‌اند. البته گاه این دو مفهوم به جای یکدیگر نیز بکار می‌روند، اما به طور مشخص محیط اطلاعاتی مفهومی گسترده‌تر از سایبراسپیس است، زیرا نظام‌های اطلاعاتی جدیدی را دربرمی‌گیرد که ممکن است بخشی از شبکه (The Net) نباشند؛

ضرورت تحول اطلاعاتی و ارتباطاتی در قلمرو دیپلماسی

مانند سازمان‌های سخن‌پراکنی، انتشاراتی و سایر وسایل ارتباط جمعی و نیز بخش‌هایی از کتابخانه‌ها که هنوز وارد شبکه الکترونیکی نشده‌اند. سایبراسپیس در محیط نظامی شامل دستور، مراقبت، محاسبات، ارتباطات، کسب اطلاعات، نظارت و روش‌های شناسایی می‌شود و در این میان دستگاه‌های الکترونیکی به منظور ارزیابی «محیط اطلاعاتی نظامی» میدان نبرد به کار گرفته می‌شوند.

به گفته جفری کوپر (Jeffrey Cooper 1997) محیط اطلاعاتی مانند سایبراسپیس، زیرساخت و محیط واقعی اطلاعات در عرصه جهان است که در آن مفاهیم فضا و زمان معنای سنتی خود را از دست داده‌اند. ماهیت این واژه بیشتر بر «یک فضای اطلاعاتی» تمرکز دارد نه صرفاً زیرساخت‌های رایانه‌ای و از آن رو اولویت دارد که «بازتابی از جهان» است؛ به این عبارت که این مفهوم نه تنها «جوامع بزرگ غوطه‌ور در اطلاعات» بلکه هم‌زمان دیگر جوامع کوچک و ساکنان آن‌ها را نیز دربرمی‌گیرد.

محیط اندیشه‌ای

این محیط انتزاعی‌ترین، دور دست‌ترین و کم طرفدارترین مفهومی است که از واژه یونانی (noos) به معنای اندیشه (The Mind) گرفته شده و برای نخستین بار در سال ۱۹۲۵ دانشمند و الهی‌شناس فرانسوی «پیر تیلهارد د شاردن» (Pierre Teilhard de Chardin) به کار برد؛ اما مطالبش پس از مرگ او و در دهه‌های ۵۰ و ۶۰ منتشر و رایج شدند.

او با بیان این که جهان پس از گذراندن دوره ژئوسفر (GEOSPHERE) به محیطی زیستی (BIOSPHERE) تبدیل شد، توضیح می‌دهد که امروزه جهان در سایه رواج ارتباطات، به سمت ایجاد یک محیط اندیشه‌ای پیش می‌رود که در آن «اندیشه» در حال چرخش و نوردیدن گستره جهانی است. به دیگر سخن در چارچوب شبکه‌ها و رشته‌های به هم پیوسته موجود، بشر در حال درک مفاهیمی مانند: «چرخش تفکر»، «ماشین شگفت‌انگیز تولید فکر»، «توسعه فکری» و یک «آگاهی مختص این کره‌ای» است.

جولیان هاکسلی (Julian Huxley) در توضیح این عبارات می‌افزاید (۱۹۶۵): محیط اندیشه‌ای یاد شده «شبکه‌ای از تفکر زنده و پویاست».

به گفته تیلهارد، اجزای محیط اندیشه‌ای که از سوی نیروهای اندیشمند در طول دوره‌ای طولانی شکل گرفته است، آنچنان با یکدیگر امتزاج یافته‌اند که مردم ویژگی‌های قومی، نژادی و فرهنگی خود را از دست داده و به تدریج از یک همبستگی جمعی صرف، به هواداری براساس اصول عادلانه و اخلاقی گرایش می‌یابند، البته این تغییر ممکن است همراه با تنش‌ها و چه بسا نوعی مکاشفه جهانی هموار شود.

اگر چه ویژگی فنی این مفهوم در مقایسه با دو مفهوم دیگر بسیار کم‌تر است، اما تیلهارد شکل‌گیری این آگاهی جهانی را نیز به گسترش روزافزون ارتباطات وابسته می‌داند. ... خلاصه تیلهارد در هر حال دستیابی به محیط اندیشه‌ای را اساس ایجاد یک سازمان جمعی اندیشه (Collective Organism of Mind) می‌داند.

باید افزود که محیط اندیشه گرا هم سایبراسپیس و هم فضای اطلاعاتی را دربرمی‌گیرد و به نوعی با مباحث سازمانی نیز مرتبط می‌شود و این همان هدفی است که انقلاب اطلاعاتی در حرکت به سمت شکل‌دهی سازمان‌های شبکه‌ای به منظور تقویت بازیگران جامعه مدنی دنبال می‌کند.

به نظر می‌رسد اکنون بجز بازیگرانی که در حوزه حقوق بین‌الملل با مکتب‌های سیاسی و اقتصادی سروکار دارند، تنها عده کمی از بازیگران دولتی و اقتصادی از اوضاع موجود در محیط جهانی اندیشه نفع می‌برند. در حالی که باید بدانیم سازمان‌های غیردولتی و سایر بازیگران جامعه مدنی و افرادی که خود را وقف آزادی اطلاعات و ارتباطات و نیز گسترش ارزش‌ها و هنجارهای اخلاقی کرده‌اند (مانند: کلیساها و مدارس) نیروهای اصلی در تشکیل محیط جهانی اندیشه محسوب می‌شوند. به هر صورت در عصر کنونی اطلاعات و در اوضاعی که نسبت به گذشته، شکل‌بندی قدرت بیشتر بر پایه همکاری بازیگران بخش خصوصی و دولت با بازیگران جامعه مدنی استوار است، باید پذیرفت که بازیگران دولتی نیز باید در این مسیر حرکت کنند.

مقایسه‌ها نشانه برتری محیط اندیشه‌ای هستند

در فرآیند رشد هر سه محیط پیش گفته، سایبراسپیس در کوچک‌ترین حجم و محیط اطلاعات در بین دو محیط دیگر قرار دارد و محیط اندیشه‌ای هر سه را دربرمی‌گیرد، اما باید در نظر داشت که به دلیل وجود ارتباط بین این سه محیط، رشد هر کدام، دیگری را

ضرورت تحول اطلاعاتی و ارتباطاتی در قلمرو دیپلماسی

نیز به رشد و آدارد، از این رو هیچ‌یک از این سه قلمرو را نباید نادیده گرفت، زیرا هر کدام بر دیگری تأثیرگذار است و از این رو باید اساس و پایه هر کدام را شناخت. هر کدام از این سه حوزه به همراه خود تصاویر استعاری (Inherent Metaphorical Image) را تداعی می‌کنند که اساس تفکر افراد درباره اطلاعات را شکل می‌دهد؛ از این سه، محیط شبکه‌ای فنی‌ترین و محیط اندیشه، خیالی‌ترین تصویر را دارد. هنگامی که فرد به «سایبراسپیس» می‌اندیشد، معمولاً تصویری از صفحه یک رایانه متصل به شبکه اینترنت به ذهن متبادر می‌شود؛ - این که محتوای این صفحه متمدنانه باشد یا نه موضوعی فرعی است. - و هنگامی که فرد در «محیط اطلاعات» می‌اندیشد، تصور ذهنی ایجاد شده تا حدودی با برنامه‌های تلویزیونی ماهواره‌ای C.N.N شباهت دارد و هنگامی که فرد در «محیط اندیشه گرا» تأمل می‌کند، تصور ایجاد شده فنی نیست، بلکه تا حدودی یک اندیشه یا موضوع فرهنگی است و نیز از محتوایی متمدنانه برخوردار است.

البته از آن جا که هر کدام از این سه محیط منطوح مختلفی از جنبه‌های فنی، سازمانی و انگاره‌ای دارند، بر این اساس هنگام سخن راندن از گسترش سایبراسپیس، به جنبه‌های فنی توجه می‌شود، اما همین توجه در محیط اطلاعات به ملاحظات بازرگانی میل می‌کند؛ در مقابل هنگام بحث از چشم‌انداز «محیط اندیشه‌ای» گرچه هر دو بعد فنی و بازرگانی هر چند کم مد نظر قرار می‌گیرند، اما گرایش اصلی به سمت فلسفه است.

محیط اندیشه‌ای بهترین شرایط را برای رشد دارد؛ هر سه این محیط‌ها بر گونه‌های مختلف «اطلاعات»، از یک عنصر کوچک رایانه‌ای تا کامل‌ترین شکل آگاهی و تعقل استوار است و به همین دلیل نیز بر روی سامانه‌های پردازش اطلاعات رشد می‌کنند؛ اما علت آن که در محیط اندیشه‌ای به جای فناوری، بیشتر بر آرمان‌ها تأکید می‌شود، آن است که محیط اندیشه‌ای پیش از دو محیط دیگر با مفاهیمی مانند «ساختار اطلاعاتی» (Information Structure) یا «اطلاعات ساختاری» (Structural Information) ارتباط

دارد. (Arquilla and Ronfeldt 1997 and 1998a).

هدف مهم محیط اندیشه‌ای، پردازش و رده‌بندی اطلاعات است و در آن پردازش اطلاعات، انتقال پیام‌ها به عنوان داده‌ها و خروجی‌های یک نظام در نظر گرفته می‌شوند؛ اما در دیدگاه ساختی هدف‌ها، ارزش‌ها و روش‌هایی که یک سازمان یا نظام در خود دارد، برجسته می‌شوند؛ و این‌ها چیزهایی هستند که برای همه از نظر هویت، معنا و

مقصد جدا از این که آیا هر اطلاعاتی واقعاً و به موقع پردازش شده است یا نه، اهمیت دارد. نکته دیگر آن که در حالی که در پردازش اطلاعات، فناوری عنصری اساسی قلمداد می‌شود، در دیدگاه ساختی بیشتر بر تقویت مبانی اندیشه‌ای و بشری تکیه می‌شود.

ما معتقدیم که در ارائه راهبردها باید به طور یکسان بر پویایی رده‌بندی و پردازش اطلاعات تأکید شود؛ البته نقش این ارزش‌ها و روش‌ها در مباحث انقلاب اطلاعات دست کم گرفته می‌شوند که این امر اصلاح‌پذیر است. ...

گذشته از این‌ها این پرسش پیش می‌آید که راهبردگرایان در حوزه اطلاعات به کدام یک از محیط‌های سایبراسپیس یا اطلاعات و اندیشه‌ای ارجحیت می‌دهند؟ تاکنون این اولویت از جمله در دنیای دیپلماسی بیشتر با دو مفهوم اول یعنی سایبراسپیس و محیط اطلاعات بوده است، اما توصیه ما این است که باید به هر سه محیط یکسان توجه شود. مفهوم محیط اندیشه‌ای شناسه‌های جذابی (appealing features) دارد که تا حدودی بدون جنبه‌های تخیلی است و در مقایسه با دو محیط دیگر نیز بیشتر بر اندیشه متکی است؛ اما در بین سه مفهوم، گسترده‌ترین شرایط و گرایش را برای به کارگیری بهتر تفکر و برنامه‌ریزی راهبردی دارد، به طوری که اطلاعات را به صورتی گسترده و با تأکید بر ابعاد انگاره‌ای و سازمانی و البته با در نظر داشت جنبه‌های فنی عرضه می‌کند؛ طبیعی است در چنین حالتی راهبردگرایان و تحلیل‌گران تمایل دارند برای تحلیل‌های خود به نقش‌ها، اندیشه‌ها، ارزش‌ها و هنجارها بیندیشند تا آمار مراجعان به اینترنت، ایستگاه‌های شبکه‌ای و سرعت مبادله اطلاعات؛ به دیگر سخن آنان به اطلاعات ساختاری ارجح می‌نهند تا صرفاً پردازش اطلاعات. نکته دیگر آن که برتری دادن به مفهوم محیط اندیشه‌گرا دومین زمینه مورد نظر را فراهم می‌آورد: هم‌اکنون هنگام ایجاد رهیافتی نو برای دیپلماسی و راهبردهای آن است، چیزی که می‌توانیم از آن با عنوان محیط اندیشه‌گرا در سیاستی مبتنی بر اندیشه یا اندیشه‌گرا (NOOPOLITIK) یاد کنیم.

پیدایش سیاست اندیشه‌گرا - الگویی نوین برای دیپلماسی

پایان جنگ سرد دو تحول عمده را پیش روی راهبردپردازان گشود: نخستین تحول در امور سیاسی و نظامی بود، به این عبارت که در نتیجه تغییر در روابط بین دولت‌ها، ما شاهد پایان نظام دو قطبی و حرکت جهان به سمت یک نظام باز، توأم با توازن قوا و چند

قطبی هستیم؛ اگر چه این تحولات زمینه‌های برتری آمریکا در بخش‌های اساسی نظامی و به دنبال آن توجه و تأکید عده زیادی از نظریه پردازان و واقع‌گرایان به پیروی از اصول واقع‌گرایی سیاسی شده است.

دومین تحول عمده را که مدت‌ها قبل از خاتمه جنگ سرد شروع شده بود و هم‌اکنون نیز رو به رشد است، می‌توان تحولات اقتصادی و رشد عظیم نظام بازار و تجارت جهانی و نیز ایجاد شبکه‌های بزرگ سرمایه‌گذاری دانست.

گرچه پویایی این دو تحول بویژه برای مکاتب راهبردی بین‌الملل‌گرایی لیبرال و وابستگی جهانی جذاب بوده است، اما مخالفان آن‌ها - در برابر واقع‌گرایان و نوواقع‌گرایان - معتقدند که تحرک سیاستمداران در گذشته بیشتر بوده و چشم‌انداز صلح جهانی تنها با همکاری حکومت‌های بین‌المللی یا برتری قائل شدن به دولت‌ها امکان‌پذیر است.

در آمریکا این جابه‌جایی‌ها نه تنها نشان‌دهنده یک جهان در حال تغییر، بلکه نشان‌دهنده یک مبادله پایدار بین دو مکتب و راهبرد اصلی در دیپلماسی یعنی: واقع‌گرایی سیاسی و بین‌الملل‌گرایی است. در ضمن جابه‌جایی سومی نیز اغلب یاد می‌شود که عبارت است از: گسترش انقلاب اطلاعاتی با این الزام که آگاهی موجود قدرت است (تأکید از مترجم است) و قدرت بین بازیگران غیردولتی بخش شده و پیوستگی جهانی زمینه‌های جدیدی را برای ایجاد نظامی نوین فراهم آورده است، با وجود این هنوز بسیاری از نظریه‌پردازان و راهبردها دگرگرایان نمی‌دانند با این جابه‌جایی چگونه برخورد کنند، به گونه‌ای که برخی این تحول را یک جابه‌جایی مهم در الگوها می‌دانند، اما در مقابل بسیاری نیز این تحولات را تنها در قالب الگوهای مطرح در دو دیدگاه واقع‌گرایی سیاسی و یا بین‌الملل‌گرایی جای می‌دهند.

به عقیده ما - به عنوان دومین نکته مهم - پویایی و تحولات ساختارهای نظام جهانی و عصر اطلاعات آن چنان عمیق است که نه واقع‌گرایی سیاسی و نه بین‌الملل‌گرایی لیبرال نمی‌توانند واقعیت‌های آن را به خوبی تحلیل کنند و بویژه با در نظر داشتن محیط‌های غیردولتی نوین مانند: بازیگران انجمن‌های مدنی، الگوی جدیدی لازم است که البته قبلاً ایجاد شده و ما برای آن واژه نوپلیتیک را برگزیده‌ایم. این مفهوم بر این یافته‌های اولیه استوار است که نوعی محیط اندیشه‌ای در حال شکل‌گیری است که در کنار توسعه

سایبراسپیس و محیط اطلاعات، شکل‌گیری سیاستمداری مبتنی بر اندیشه را زمینه‌سازی می‌کند.

منظور از سیاست اندیشه‌گرا رهیافتی است که در آن در کنار توجه به نقش برابر بازیگران غیردولتی و دولتی، بر نقش اطلاعات دارای قدرت نرم (softpower information) در بیان عقاید، ارزش‌ها، هنجارها و اصول از راه انواع وسایل ارتباط جمعی تکیه می‌شود. همین ویژگی‌ها سیاست اندیشه‌گرا را از واقعگرایی سیاسی متمایز می‌کند که بر وجود مادی قدرت تأکید می‌کند و دولت‌ها را تنها بازیگران نظم جهانی می‌بیند. اساس این تمایز آن است که سیاست اندیشه‌گرا رشد روزافزون آگاهی را به عنوان اساس برتر قدرت و راهبرد اصلی خود اتخاذ می‌کند و این راهی است که واقعگرایی سیاسی و بین‌المللی‌گرایی نمی‌توانند آن را دنبال کنند.

نمایان شدن محدودیت‌های واقعگرایی سیاسی

واقعگرایی سیاسی را می‌توان در این تعریف درک کرد: رفتار دولت‌ها در عرصه سیاست خارجی که با محاسبه‌ای از قدرت مادی و نیز منافع ملی تنظیم و با این اعتقاد که قدرت، حق می‌آفریند (MIGHT MAKES RIGHT)، هدایت می‌شود. این روش سیاسی سنتی که بر پایه علت وجودی (raison d'etat) تعریف شده، کاردینال ریشیلیو (Mrtternich Cardinal Richelieu)، پرنس مترنیخ و اوتو ون بیسمارک (Otto Von Bismark) اعمال و براساس آن «دلایل وجودی دولت» (از جمله به حداکثر رساندن آزادی عمل دولت) بر حقوق فردی مقدم شمرده می‌شد؛ در عین حال فرض می‌شد که همین علت وجودی یعنی اصل توازن قوا، دولت‌ها را در سلطه‌گری و قدرتمندی بی‌حد محدود می‌سازد و خودبه‌خود موجب تعادل در رفتار تمامی طرف‌ها می‌شود. مشاهده می‌کنیم که واقعگرایی سیاسی در محیطی چند قطبی، نیروهای متوازن را با محاسبه قدرت و اندیشه‌های موافق و مخالف، به عنوان جوهره راهبرد و سازوکار حفظ تعادل و پرهیز از بی‌نظمی و آشفتگی (Waitz-1979) در نظر می‌گیرد.

سیاست اندیشه‌گرا برخلاف واقعگرایی سیاسی، با تأکید بر ادراک و معنی به سرعت در حال تبدیل شدن به منبعی پایدار برای قدرت و راهبرد است، به گونه‌ای که واقعگرایی سیاسی و بین‌المللی‌گرایی نمی‌توانند با آن رقابت کنند، چنان که در سال‌های آینده،

ضرورت تحول اطلاعاتی و ارتباطاتی در قلمرو دیپلماسی

دیپلمات‌ها و راهبردگرایان در عین توجه به واقعگرایی سیاسی، به بهره‌گیری هر چه بیشتر از دیپلماسی اندیشه‌گرا گرایش می‌یابند. در این میان دیپلماسی اندیشه‌گرا در راه تکوین و نیز جذب هوادار، گاهی به عنوان مکمل واقعگرایی سیاسی و گاهی به عنوان نقطه مقابل آن و در نقش یک رقیب در راهبرد و سیاستگذاری ظاهر می‌شود، اما باید گفت که با گذشت زمان و با رشد محیط اندیشه‌ای در سراسر جهان، برتری سیاست اندیشه‌گرا از واقعگرایی سیاسی بیشتر می‌شود. اشتراکات زیادی که بین سیاست اندیشه‌گرا و بین‌الملل‌گرایی لیبرال (Liberal Internationalism) مشاهده می‌شود، گذرا و انتقالی است و رفته رفته به نفع سیاست اندیشه‌گرا ادغام می‌شود. همین نکته است که واقعگرایی سیاسی را به سمت غیراخلاقی بودن سوق می‌دهد؛ اما هم‌چنان که برخی نظریه‌پردازان پیشرو تصریح کرده‌اند، واقعگرایی سیاسی زمانی در تحدید رفتارهای خصمانه بهترین نقش را ایفا می‌کند که بازیگران برخی ارزش‌های مشترک داشته باشند. سرانجام باید گفت از آن جا که واقعگرایی سیاسی بسیار دولت‌محور (State-Centric) است، از شناسایی بازیگران غیردولتی طفره می‌رود.

شناسایی بازیگران غیردولتی

گرچه امروزه روش‌های مبتنی بر واقعگرایی سیاسی در امور سیاسی بسیار به کار می‌روند، واقعیات بی‌شماری حکایت از آن دارند که این روش به آخر خط خود رسیده است، این واقعیات‌ها می‌گویند:

- این سیاست (Realpolitik) هنگامی که بازیگران دولتی و دولت‌ها توانایی اقدام مستقل و آزاد داشته باشند، بهترین عملکرد را دارد، اما امروزه بازیگران غیردولتی از جمله در مجموعه‌های بازرگانی و جامعه مدنی به صورت روزافزونی با تقویت خود در حال شکل‌دهی به محیط جهانی هستند و گسترش روزافزون، پیچیده و بین‌المللی تماس‌ها و نقش این بازیگران غیردولتی، استقلال و آزادی عمل بازیگران دولتی را سلب کرده و به چالش کشانده است؛

- واقعگرایی سیاسی آن‌گاه بهترین تأثیر را خواهد داشت که تصمیم‌گیری‌ها براساس منافع ملی باشد، اما کنون که مجموعه‌ای از مسائل جهانی، بر منافع ملی غلبه یافته‌اند، این روش به سختی پیش می‌رود؛

- به علاوه این سیاست آن‌گاه که دولت‌ها در تحرکات خود ناگزیر از محاسبه بر مبنای قدرت سخت (Hard Power) باشند، بهترین عملکرد را دارد، اما امروزه بازیگران دولتی و غیردولتی قدرت نرم (Soft Power) به اقدام روزافزونی دست می‌زنند.

- واقع‌گرایی سیاسی آن‌گاه عملکرد مناسب دارد که اخلاق در عمل به کم‌ترین نقش خود فرو افتد، اما امروزه بازیگران غیردولتی در چارچوب تلاش برای برپایی جامعه مدنی، به طور روزافزونی از طریق رسانه‌ها اخلاق را در خط اول اقدامات خود مطرح می‌سازند؛

- واقع‌گرایی سیاسی آن‌گاه بهترین نتیجه را دارد که محیط اندیشه‌ای جهانی را به حساب نیاوریم؛

- واقع‌گرایی سیاسی در جایی که دیپلماسی بویژه در خلاء، بدون نظارت عمومی و تنها زیر سلطه مقتدرانه دولت‌ها و بدون احساس نیاز به درک مشترک با یکدیگر بازیگران هدایت شود، بهترین عملکرد را خواهد داشت، اما انقلاب اطلاعاتی گرد آمدن تمامی این شرایط را دچار مشکل کرده و شرایط را به نفع بازیگرانی گردانده است که در نظام جهانی کنونی با شفافیت فعالیت می‌کنند و از امتیازها و سودمندی‌های عصر اطلاعات بهره می‌گیرند.

در واقع انقلاب اطلاعاتی با فراهم آوردن شرایطی که بسیاری از ویژگی‌های آن در بالا یاد شد، توانمندی‌های واقع‌گرایی سیاسی را تحدید کرده و به چالش کشانده است.

واقع‌گرایی سیاسی از آن‌جا که هنوز تا حدودی توانایی‌های انطباق با تحولات انقلاب اطلاعاتی را دارد، کماکان به عنوان یک الگو مدنظر خواهد بود. اگر چه نظام بین‌المللی در عصر کنونی به سمت تضعیف نظام چند قطبی پیش می‌رود، اما توازن قوای مبتنی بر نظام دولت محوری، پیوسته نقش حیاتی خود را حفظ خواهد کرد (مثلاً در خاورمیانه و آسیا)، با این حال دست یافتن به توازن قدرت در یک نظام چند قطبی تنها فرآیندی است که دیپلماسی آمریکا باید در نظر داشته باشد؛ اگر چه پیوستگی جهانی و دورنمای تبدیل آمریکا به یک قدرت جهانی با ماهیتی فراملی، باعث شده است که دیپلمات‌ها و راهبردهر دازان آمریکایی به این امر گرایش یابند که در آینده توازن قوا و بازی ملت‌ها مطرح نخواهد بود و از همین رو بیش از پیش باید به واقع‌گرایی سیاسی توجه شود.

بین‌المللی‌گرایی لیبرالی - الگوی دوران گذار

باید گفت بین‌المللی‌گرایی لیبرالی یا به هم وابستگی جهانی، که به عنوان الگوی اصلی نوسازی واقع‌گرایی سیاسی مطرح است - حال اگر آن را کنار نزنند - پایه‌های مناسبی را برای سیاست‌ها و راهبردهای آمریکا فراهم نمی‌آورد. بین‌المللی‌گرایی به عنوان جدیدترین الگو، از آنجا که نیازمند معاملات اقتصادی کلان است - چیزی که در ابتدای ظهور و واقع‌گرایی سیاسی در قرن ۱۶ وجود نداشت - لذا ریشه‌هایش را باید در دیدگاه‌های لیبرالی قرن ۱۹ جستجو کرد، این دیدگاه‌های لیبرالی بر این پایه استوار بودند که آزادی در تجارت باعث افزایش بیشتر هماهنگی، استقلال فزاینده ملت‌ها و حذف تفکر جنگ می‌شود. این الگو هم چنین عنوان «بین‌المللی‌گرایی ویلسون» (Wilsonian Internationalism) با ارزیابی جدید از قدرت بی‌پرده و با این درک تازه مطرح شد که توسعه ارزش‌های دموکراسی و تقدیس آن‌ها از سوی نهادهای بین‌المللی، همراه با تشویق آزادی و استقلال اقتصادی بیشتر می‌تواند از بروز اختلاف و درگیری جلوگیری کند.

نخستین نوشته‌ها پیرامون «وابستگی متقابل پیچیده جهانی» (Complex Global interdependence) (بویره به قلم کوهین و نای Keohane & Nye) بر آن بودند که ثابت کنند که الگوی توازن قدرت دولت محور (State centric balance of power) رشد تأثیرات پیوندهای بین‌المللی را نادیده می‌گیرد. چنان که تحولاتی مانند: انتشار قدرت در سراسر جهان، خدشه دار شدن و فرسایش مشروعیت ملی و سلسله مراتب بین‌المللی، رشد اقتصادها و ارتباطات فراملی، روند بین‌المللی شدن سیاست‌های محلی، شکوفایی و توسعه سیاست خارجی و محلی، سربرآوردن دیپلماسی چند جانبه و نیاز به گسترش مفاهیم امنیتی فراتر از ابعاد نظامی روندهایی بودند که در دو دهه گذشته از سوی پیش‌بینی‌کنندگان فرآیند رشد به هم پیوستگی جهانی مطرح شده، اما هنوز به طور کامل تبیین نشده است.

در درجه نخست باید الگوی به هم پیوستگی را فراتر از تلاش‌های ویلسون برای ایجاد نظام‌های جهانی دولت محور دانست، ضمن آن که جهان متلاطم و پرهیاهوی کنونی ثابت کرده است که به هم وابستگی الزاماً باعث کاهش درگیری‌ها و تضمین صلح نمی‌شود، همین امر باعث شده تا راه برای انتقاد از این الگو و رد مقابل تأیید واقع‌گرایی

سیاسی باز باشد؛ با این استدلال که اگر چه واقعگرایی سیاسی نیز در پیشگیری از درگیری‌ها به هیچ وجه بهتر عمل نکرده است، اما دست کم توازن قوای مورد ادعای این الگو می‌تواند باعث توازن تخریب شود.

گرچه الگوی به هم وابستگی از سوی عملگرایان و نوعملگرایان، از این رو که دولت‌ها در مسائل حساس در صدد تسلط بر نظام بین‌المللی بر می‌آیند و نظام‌های بین‌المللی نیز به ندرت در برابر این روند واکنش نشان می‌دهند، به سختی مورد انتقاد قرار گرفته است، اما در هر حال با وجود ضعف‌ها و نواقص مهم، در مقایسه با واقعگرایی سیاسی انطباق بیشتری با عصر ارتباطات نشان داده است؛ زیرا الگوی به هم وابستگی اگر چه به درستی بر توسعه پیوندهای بین‌المللی و یا در کنار جریان گسترش اطلاعات و ارتباطات، به طور اصولی بر حوزه‌های اقتصادی تأکید می‌کند و در همان حال در چارچوب رشد بازیگران غیردولتی بر رشد نفوذ سازمان‌های غیردولتی و شکل‌گیری ساختارهای سازمانی نیز تأکید دارد، اما بیشتر به فرآیند تأثیرگذاری از پایین به بالا توجه دارد تا عکس آن. در برابر این الگو، گروهی از طرفداران انقلاب اطلاعاتی با تأکید بر قدرت نرم حضور دارند که با واقعگرایی سیاسی به مفهوم تأکید بر وجه بی‌پرده و عریان قدرت مخالف هستند.

روندهای تأیید کننده و مطلوب سیاست اندیشه‌ای

با بهره گرفتن از ادبیات نیوتونی می‌توان زاویه دید واقعگرایی سیاسی را چنین توصیف کرد که این سیاست دولت‌ها را تنها بازیگران این جهان و همچون گوی‌هایی می‌بیند که در صفحه بازی بلیارد به این سو و آن سو حرکت می‌کنند؛ در حالی که در اوضاع کنونی بهتر است نگاهی فرانیوتونی به این روابط و اوضاع نوین جهانی بیفکنیم. دیدگاه فرانیوتونی، در کنار دولت‌ها، نه فقط دیگر بازیگران بلکه تحولات بین این گوی‌ها را نیز روی صفحه بلیارد در نظر می‌گیرد...

پنج تحول زیر روندهایی هستند که به ماندگاری سیاست اندیشه‌ای حکم می‌کنند:

۱- رشد شبکه پیوستگی متقابل جهانی؛

۲- تداوم قدرت بازیگران جامعه مدنی در سراسر جهان؛

۳- ظهور قدرت نرم؛

۴- تقویت اهمیت «امتیازات همکاری»؛

۵. شکل‌گیری محیط اندیشه گرا در گستره جهانی؛
این روند اگر چه در نگاه نخست واقع‌گرایی سیاسی را منسوخ نمی‌نماید، اما دست‌کم با آن و حتی با لیبرالیسم بین‌المللی همخوانی ندارند. (آرکیلا و رانفلت ۱۹۹۹)

وابستگی متقابل جهانی

آغاز دوره «وابستگی متقابل جهانی» را باید دهه ۱۹۶۰ دانست که در ابتدا در چارچوب نظام بین‌المللی متکی بر دولت‌ها، بر پیوندهای اقتصادی و وابستگی سستی حتی با ویژگی‌های ناگوار آن، مانند تعارض با «استقلال» تأکید می‌ورزید؛ که امروزه مفهوم «به هم پیوستگی» (Interconnection) برای این اوضاع مناسب‌تر است، چنان‌که آمریکا در سایه ظهور بازیگران چند ملیتی و بین‌المللی، بخصوص سازمان‌ها و شرکت‌های چند ملیتی در حال خروج از عصر «وابستگی متقابل جهانی» (Interdependence) و حرکت به سمت «به هم پیوستگی جهانی» است. در ادامه چنین فرآیندی نسل جدیدی از بازیگران مانند: وسایل ارتباط جمعی، شرکت‌های عرصه‌کننده خدمات ارتباطات الکترونیکی و سازمان‌های حقوق بشری ظهور کرده‌اند که تعداد زیادی از آن‌ها «در حال جهانی شدن» (going globalized) و حتی برخی مدعی «بی‌تابیتی»^۳ هستند و ماهیت ملی یا حتی چند ملیتی خود را نیز انکار می‌کنند. آن‌ها خود را همچون بازیگران جهانی با دستور کاری جهانی باز تعریف می‌کنند و در پیوند با همفکران خود به گسترش فعالیت‌ها و نقش خود در گستره جهانی گرایش دارند. چنین وضعیتی را در چارچوب هزاران شبکه اقتصادی، اجتماعی و انواع موضوع‌های دیگر می‌توان مشاهده کرد که وجود به هم پیوستگی‌های جهانی بقا و رشد این شبکه‌ها را تضمین می‌کند؛ گو این‌که گروه‌های کثیری از بازیگران دولتی و غیردولتی در جریان رشد این شبکه‌ها - فارغ از منافع ملی و محلی - تنها به دنبال منافع خود هستند. برای بازیگران جهانی، ساخت و حفاظت از شبکه‌های جدید خیلی بیشتر از توازن قوا اهمیت دارد؛ زیرا این شبکه‌ها خود برای اعضا منبع قدرت می‌شوند و بر همین اساس برخی از بازیگران جهانی نیز دیدگاه خود را بیشتر از زاویه گسترش این شبکه‌ها تنظیم می‌کنند نه هم‌چون ملت‌ها یا گروه‌هایی منزوی در مکان‌های خاص. در مجموع به نظر می‌رسد به هم پیوستگی جهانی در دهه‌های آینده همانند توازن قوا و حتی مهم‌تر از آن از پیشرفته‌ترین «نظریه‌ها» خواهد بود. احتمالاً بجز برگشت‌هایی به

آنا‌رشی یا گام‌هایی به عقب مثل: ملت- نژادگرایی یا نئوفاشیسم، به هم پیوستگی به مدد انقلاب اطلاعاتی به صورتی جدی در حال تبدیل شدن به ویژگی برجسته قرن ۲۱ است. به نحوی که ظرفیت و امکان تسلط بر جهان را با دقتی فوق‌العاده هم‌چون تعیین مدار و درجه یک نقطه جغرافیایی که پیش از این هرگز میسر نبوده، فراهم آورده است. البته این فرآیند تا حدودی آشفته، توأم با بی‌تعادلی و گاه متناقض و با تأثیرات پارادوکسیکال است، از جمله آن که یک بازیگر جاه‌طلب چه بسا باید با بسیاری از بازیگران موقت بین‌المللی جامعه مدنی پیوند بخورد و مشارکت کند.

تقویت روزافزون جامعه مدنی در گستره جهان

بدون تردید انقلاب اطلاعاتی تنها در طبیعت و نه خاصیت «بی‌روح» دولت‌ها تغییر ایجاد می‌کند و آن‌ها کماکان جایگاه برتر خود را در نظام بین‌المللی حفظ خواهند کرد، اما در دوران گذار بر قدرت و نفوذ بازیگران غیردولتی افزوده می‌شود؛ روندی که ده‌ها سال است درباره مؤسسات تجاری و نظام‌های متعارف بین‌المللی جریان دارد؛ اما روند مورد انتظار بعدی تقویت تدریجی سازمان‌های غیردولتی در سراسر جهان است که نمایندگی جامعه مدنی را عهده‌دار هستند، که در چنین اوضاعی شاهد تجدید توازن در روابط بین دولت، بازار و بازیگران جامعه مدنی در سراسر جهان و برتری سیاست‌اندیشه‌گرا بر واقع‌گرایی سیاسی خواهیم بود. اما چرا در سیاست‌اندیشه‌گرا بر اهمیت و تقویت نقش بازیگران غیردولتی جامعه مدنی تأکید می‌شود؟ پاسخ این است که سازمان‌های غیردولتی (نه افراد) غالباً به عنوان منابع انگیزش اختلافی (چیزی که بندرت از بازیگران بازار برمی‌آید) و عوامل نشر سریع‌اندیشه‌ها و نیز هسته‌های (Nodes) شبکه «سازمان‌های نظارتی» (Sensory Organizations) عمل می‌کنند که می‌توانند با پیش‌بینی، پیشگیری و یا ثبات قدم، کمک‌رسان دیگران باشند.

واقعیت آن است که جوامع پیشرفته به مدد انقلاب اطلاعاتی در آستانه توسعه دسته‌ای تجهیزات وسیع و حساس برای نظارت بر تحولات جهان پیرامون خود قرار گرفته‌اند که اگر چه جدید نیستند و بخشی از آن‌ها را پیش از این سازمان‌های جاسوسی و مؤسسات نظر‌سنجی در اختیار داشتند، اما چیزی که در این میان تازگی دارد گستردگی و تقویت

ضرورت تحول اطلاعاتی و ارتباطاتی در قلمرو دیپلماسی

کاربرد، اهداف و ابعاد این تجهیزات؛ مثلاً شبکه سازمان‌های غیردولتی و فعالان منفرد در امور نظارتی می‌توانند وقایع پیرامون خود را در کوتاه‌ترین زمان با ابزار و راه‌های ممکن مانند: برگزاری نشست‌های باز، پست الکترونیکی و اینترنت یا دستگاه‌های نمابر در سطحی گسترده منتشر کنند. مثلاً به کارگیری این ابزار به منظور هشدار و پیش‌آگاهی از بروز بحران‌ها، موضوع جدیدی است که سازمان‌های بشردوستانه و تخفیف مصیبت (disaster-relief) مورد توجه گسترده قرار داده‌اند. با این حساب در عصر اطلاعات دولت‌هایی توانسته‌اند به والاترین جایگاه دست یابند که کار با نسل جدید بازیگران غیردولتی را فراگیرند و گرنه، با استمرار همان روش‌های سنتی به دولت‌هایی کم‌اهمیت‌تر و با قدرت کم‌تری تبدیل می‌شوند و این در واقع گویای آن است که در اوضاع کنونی منشاء قدرت نه خود دولت، بلکه نظام و نیز امتیازی است که از بابت هماهنگی بین دولت و جامعه و نیز تحمل‌پذیری در چارچوب «دیپلماسی شهروندی» (residential diplomacy) و ایجاد یک «اتحاد محکم» بین دولت و بازیگران غیردولتی، نصیب دولت‌ها می‌شود (عبارات بعدی از تافلر است ۱۹۹۷) و براساس همین تحول است که می‌توان گفت انقلاب اطلاعاتی به تغییر اوضاع جهان از دولت محوری (State-centric) به شبکه - محوری (Networks-centric) و به موازات آن تغییری بالقوه در وضعیت نیروهای مسلح از «نقشه محوری» (platform-centric) به رهیافتی مبتنی بر «شبکه - محوری» در جنگ منجر شده است.

باید پذیرفت که در حالی که واقع‌گرایی سیاسی با تصوراتی سخت‌آکنده از سلطه، بقای خود را حفظ می‌کند، اما سیاست‌اندیشه‌گرایان پیش‌تر «سلطه‌زدایی» و تا حدی نیز بر «سلطه‌زدایی قانونی» (regulated decontrol) تأکید دارد تا در سایه آن بازیگران دولتی بتوانند خود را با بازیگران غیردولتی مستقل بهتر سازگار کنند و فراگیرند که با آنها هماهنگی و ارتباط داشته باشند. دیگر آن که نگرش واقع‌گرایی سیاسی به اطلاعات نگرشی تاجر مسلکانه است، حال آن که سیاست‌اندیشه‌گرایان چنین نگرشی را ندارد.

ظهور «قدرت نرم» (SOFT POWER)

انقلاب اطلاعاتی همان‌طور که پیشتر گفته شد با ایجاد تغییر در ماهیت قدرت، «قدرت نرم» را بسیار تقویت کرده است.

قدرت نرم یعنی توانایی دستیابی به نتیجه مطلوب در صحنه روابط بین الملل با ایجاد رغبت و نه سخت گیری و اجبار. این قدرت دیگران را به پیروی و موافقت با هنجارها و نهادهای دلخواه متقاعد می سازد و می تواند عقاید یک نفر را جذاب جلوه دهد یا این که مسیر را به گونه ای طراحی کند که ارجحیت ها و آرمان های افراد را دگرگون سازد؛ البته اشتباه خواهد بود اگر قدرت سخت را در این زمینه ها نا کار آمد و دست و پا بسته بدانیم؛ زیرا قدرت سخت - هم چون مردی قوی هیکل با ساز و ادوات جنگی - هنوز حساب کردنی است و این نوع قدرت به سبب ذاتش هنوز مورد استفاده قرار می گیرد؛ با وجود این قدرت نرم روز به روز اعتبار بیشتری می یابد؛ به طوری که امروزه پول های زیادی خرج می شود تا دیگران را به انجام دادن آنچه که می خواهند، جذب کنند و این کارها با جلب اندیشه ها، برنامه ریزی، نظریه پردازی و نهادها و تعیین جوایز بزرگ برای همکاری انجام می شود، مثل یک بازار بزرگ و دلفریب که در آن کالاهای مختلفی عرضه می شود.

ظهور قدرت نرم، زمینه پیدایش سیاست اندیشه گرا را هم تسهیل کرده است، در جایی که واقع گرایی سیاسی به منظور مجبور ساختن دیگران از ابزار قدرت سخت (روش های نظامی گری) بهره می گیرد، هدف دیپلماسی اندیشه گرا جذب و اقناع دیگران با به کارگیری قدرت نرم (بر پایه روش های غیر نظامی) است. با در نظر داشتن این نکته که ریشه کلمه "NOOS" به اندیشه اشاره دارد، از این رو سیاست اندیشه گرا در تعاملات و تماس های خود بر استفاده از دانش و آگاهی به عنوان یکی از توانایی های ضروری تأکید می کند، از این رو باید گفت هسته و یا بخش جدا نشدنی سیاست اندیشه گرا راهبرد مبتنی بر اطلاعات است.

رابطه بین راهبرد اطلاعاتی و راهبردهای کلان اصیل را که بر جنبه های اقتصادی، نظامی و سیاسی تأکید داشتند، می توان از دو زاویه توضیح داد: یکی آن که تا پیش از این اطلاعات بخشی فرعی برای راهبردهای اصیل به حساب می آمد؛ به طوری که در آمریکا اطلاعات «عامل برتری یا تقویت نیروی نظامی» (force multiplier) و یک «مزیت» نسبی با سودمندی های فراوان در نظر گرفته می شد. دومین زاویه این رابطه به ارتقای راهبرد اطلاعاتی به عنوان جنبه ای جدید و ممتاز در یک راهبرد بزرگ به منظور نمایاندن قدرت و حضور آمریکاست. برای اجرای راهبردهای اطلاعاتی بهترین توصیه

ضرورت تحول اطلاعاتی و ارتباطاتی در معمرو دیپلماسی

این است که به نظریه‌های داده شده درباره قدرت نرم از جمله عقاید سوزان استرنج (SUSAN STRANGE 1988) در خصوص «ساختار آگاهی» (Structure Knowledge) به عنوان اساس قدرت توجه کنیم، وی می‌گوید: به کارگیری قدرت مبتنی بر آگاهی در مقایسه با سایر ساختارهای قدرت و از جمله قدرت قهرآمیز، بیشتر به موافقت و رضایت می‌انجامد و این اقتدار رضایت‌آمیز بر پایه این اعتقاد مشترک استوار است که آگاهی برای همه افراد و جوامع اهمیت دارد و انسان‌ها باید توانایی دسترسی، آگاهی و یا نظارت بر ابزار حفظ و برقراری ارتباط را داشته باشد.

طرفداران واقعگرایی سیاسی ترجیح می‌دهند در چارچوب دیپلماسی و راهبردهای کلان، اطلاعات را بخشی فرعی در کنار عوامل اقتصادی، نظامی و سیاسی در نظر بگیرند و برای همین اگر کسی بگوید که اطلاعات در چارچوب واقعگرایی سیاسی یک بخش ممتاز و اصلی محسوب می‌شود، سخنی متناقض به نظر می‌رسد؛ در حقیقت واقعگرایی سیاسی راهبردهای متکی بر اطلاعات را تنها ابزاری برای تبلیغ، فریب و دستکاری اذهان می‌بیند و در مقابل از پذیرش «ابراز آگاهی» (Knowledge Projection) به عنوان ابزار حقیقی سیاست ابا دارد، در حالی که اطلاعات در راهبردهای دیپلماسی اندیشه‌گرا جایگاهی برجسته دارد.

اهمیت مزایای تعاون و همکاری

گرچه دولت‌ها و سایر بازیگران بویژه هنگام رقابت به دنبال بهره‌گیری بیشتر از «مزایای تعاون و همکاری» در قالب واقعگرایی سیاسی هستند؛ اما باید گفت اهمیت این مزایا، در عصر ارتباطات بیشتر شده است؛ زیرا جوامعی که توانایی‌های خود را در همکاری با دوستان و متحدان به کار می‌گیرند، می‌توانند این همکاری‌ها را علیه رقیبان نیز شکل دهند.

برخی از راهبرددگرایان آمریکایی درصدد برآمده‌اند تا ارزش «رقابت مبتنی بر تعاون» (Cooperative Competition) را در ارتباط با روابط نظامی، سیاسی و اقتصادی در نظر بگیرند، براساس این دیدگاه شبکه‌ای، راهبرد ملی به جای تأکید بر رویارویی با مخالفان بیشتر براساس هنر همکاری با رقیبان تعریف می‌شود... این راهبرد نوین - یعنی رقابت مبتنی بر همکاری - بیشتر به شبکه‌هایی از جریان اطلاعات در بین بازیگران هم‌ترازی

اشاره دارد که در چارچوب تعویض متحدان بویژه و رقابت‌های تنش‌آفرین اقتصادی، همکاری‌های بین خود را تقویت و زمینه‌های پیشرفت در فناوری و پاسخگویی به بحران‌های بالقوه بین‌المللی را برای خود فراهم می‌آورند... بنابراین آن‌طور که «گولدن» (GOLDEN, 1993, Pp.103,107-8) می‌گوید: راهبرد آمریکا باید بر ایفای نقش یک دلال بین‌المللی و با هدف سازماندهی، تقویت، شکل‌دهی و تنظیم و تأمین نظامی دلفریب از چالش‌ها استوار باشد.

چنین اندیشه‌ای تنها با به‌کارگیری قدرت نرم و سیاست اندیشه‌گرای میسر می‌شود؛ مثلاً در حوزه همکاری‌های نظامی آمریکا به مدد نظام‌های پیشرفته اطلاعاتی توانسته به تشکیل یک اتحاد بین‌المللی دست یابد، «توانایی‌های برجسته آمریکا در این جا، الزاماً به معنای رهبری آمریکا بر این اتحادیه‌ها نیست، بلکه کلیدی است برای برتری نظامی آمریکا. (NYE & OWENS 1996, p.28)؛ بنابراین طرح مارتین لیبیکسکی (Martin Libicki) ۱۹۹۸ به بعد) مبنی بر ایجاد یک «شبکه باز» (open grid) برای شفاف‌سازی وضعیت نظامی جهان بسیار نزدیک به دیپلماسی اندیشه‌گراست. لیبیکسکی معتقد است نظام جهانی فرماندهی، مهار، ارتباطات، محاسبات، جاسوسی و نظارت و مراقبت (C4ISR) که آمریکا راه‌اندازی و سازماندهی کرده است، باید اطلاعات خود را در دسترس نظامیان تمامی کشورها قرار دهد، به شرط آن‌که دریافت کنندگان این نظام نیز آمادگی و پذیرش آشکارسازی فعالیت‌های نظامی و سایر فعالیت‌های خود را داشته باشند. چنین نکاتی در حوزه همکاری‌های جهانی در مسائل اقتصادی، اجتماعی، حقوقی و سایر موارد نیز توصیه شده است. (مثل گامپرت ۱۹۹۷ GOMPERT، جوف ۱۹۹۷ JOFFEE یا ماتئوس ۱۹۹۷ و اسلاتر ۱۹۹۷ SLAUGHTER). به نظر اینان آمریکا به علت فعالیت‌های رسمی و برخورداری از تشکلهای و بازیگران جامعه مدنی، بهترین موقعیت را در میان دیگر ملت‌ها برای ایجاد مبانی و الگوهای همکاری شبکه‌ای در همه حوزه‌های اجتماعی دارد و این کار مستلزم حرکت به سمتی فراتر از واقع‌گرایی سیاسی است که از سهم کردن دیگران در اطلاعات اجتناب می‌کند، به جای محیط جهانی بر حوزه ملی تأکید می‌کند، بی‌نیازی و استقلال را بر پیوند با دیگران ترجیح می‌دهد و به جای ضمانت‌های دوجانبه بر دفاع و تهدید متمرکز است.

شکل‌گیری محیط جهانی اندیشه‌گرا

شکل‌گیری محیط اندیشه‌گرا برای ظهور دیپلماسی اندیشه‌گرا بسیار حیاتی است، زیرا بدون آن رسیدن به عصری که قدرت براساس دانایی تعریف شود و دیپلمات‌ها توازن قوا را در دانایی و به عنوان «توازن دانایی» (balance of knowledge) تعریف کنند، چشم‌انداز روشنی وجود نخواهد داشت و آنگاه تشکیل محیط اندیشه‌گرا خود به سال‌ها وقت نیاز خواهد داشت؛ البته تشکیل ساختارها و فرایندهایی که به این امر کمک می‌کنند قطعاً ساده‌تر از مقدمات شکل‌گیری محیط جغرافیایی و زیستی (Geosphere & Biosphere) و محیط اندیشه‌گرا نخواهند بود و فرازونشیب خود را خواهند داشت و حتی در صورت تحقق نیز با هجوم افراد و عقاید موافق و مخالف روبه‌رو می‌شود، از جمله با توجه به فرایندهایی که تحلیل آن به آسانی ممکن نیست، واکنش‌های مخالف در مسیر آشکارسازی، طراحی و شکل‌گیری سیاست اندیشه‌گرا بروز خواهد کرد.

محیط کامل اندیشه‌ای چه ویژگی‌هایی دارد؟ و چه هنجارها، اصول، رفتارها و قواعدی آن را تجسم می‌بخشد؟ به اعتقاد ما پاسخ این پرسش‌ها همان چیزهایی است که آمریکا [مدعی است] به آن‌ها پایبند است، یعنی: شفافیت، آزادی دموکراسی، قواعد حقوقی، رفتارهای بشردوستانه، احترام به حقوق بشر و اولویت قائل شدن برای حل و فصل صلح‌آمیز اختلافات و درگیری‌ها و به علاوه خودرشد محیط اندیشه‌گرا به جریان رو به رشد آرا و آرمان‌ها (Ideals) و انباشته‌های آن و اشتراک مردم با آن‌ها بستگی دارد و البته به منظور پشتیبانی از بنیان‌های آرمانی‌اش به پایه‌های فنی و سازمانی پیچیده‌ای نیازمند است.

چنین محیطی با اتخاذ شفافیت، سهم‌سازی دیگران در اطلاعات و حاکمیت قانون ایجاد می‌شود؛ ضمن آن که باید اذعان داشت محیط اندیشه‌گرا محصول مشترک چند دولت و یا حتی ابزاری در دست یک دولت نیست. یک فضای اندیشه‌ای حقیقی با یک ماهیت قطعی جهانی واقعاً می‌تواند برخی اقدامات دولت‌ها را محدود کند و در این جاست که بار دیگر شاهد تفاوت بین آرمان‌های سیاست اندیشه‌گرا و واقعگرایی هستیم.

رابطه دوسویه بین واقعگرایی سیاسی و سیاست اندیشه‌گرا

واقعگرایی سیاسی با هر تعریفی که داشته باشد، نمی‌تواند به سیاست اندیشه‌گرا تبدیل

شود و حتی باید گفت این دو در نقطه مقابل یکدیگر قرار دارند. این تقابل بیشتر به علت ماهیت آشتی‌ناپذیر و دولت‌محوری واقعگرایی سیاسی است و دلیل دیگر این تقابل آن که بازیگر صحنه سیاست در عرصه جدید و در حرکت به سمت سیاست اندیشه‌گرا به جای بیشترین حد رساندن قدرت، باید به روندهای سهم‌سازی قدرت رو آورد؛ اگر چه باید گفت این تقابل مطلب نیست و در نظر یا حتی در عمل می‌تواند به یک تقابل سازگار تبدیل شود.

در حقیقت از آن جا که واقعگرایی سیاسی در نقطه کمال خود به بازیگرانی با ارزش‌های رفتاری گروهی مشترک متکی است، از این رو می‌توان گفت ذره‌ای از سیاست اندیشه‌گرا در بطن واقعگرایی سیاسی نهفته است. و از طرفی سیاست اندیشه‌گرا نیز در نقطه کمال خود در صورت همراهی قدرت سیاسی می‌تواند بهترین نتیجه را داشته باشد و حتی در چنین صورتی هم (یعنی همراهی قدرت سیاسی) تصویر سیاست اندیشه‌گرا کم‌تر با «قدرت موجد حق است» صادق است و بیشتر با این عبارت که «حق موجد قدرت است» انطباق می‌یابد.

درک این موضوع می‌تواند در درک وضعیت دوره گذرا کمک کند که واقعگرایی سیاسی و سیاست اندیشه‌گرا نا حدودی و ناگزیر به همزیستی می‌پردازند. رابطه بین واقعگرایی سیاسی و سیاست اندیشه‌گرا از یک زاویه می‌تواند پویا باشد؛ از این زاویه که الگوهای توسعه در دنیا هنوز متغیر است و اگر چه به برخی روش‌ها در این تحولات بسیار رجوع می‌شود، به نظر می‌رسد پاره‌ای از همان الگوهای سنتی پیروی می‌شود. البته باید گفت سیاست اندیشه‌گرا تنها در بخش‌هایی از جهان توانایی رشد دارد که پیشرفته‌تر هستند (مانند: اروپای غربی و آمریکای شرقی) اما در مناطقی که هنوز براساس روش‌های سنتی دولت‌محوری و واقعگرایی سیاسی زندگی می‌کنند (مانند بیشتر بخش‌های آسیا) این سیاست توانایی‌های خود را نخواهد داشت. به علاوه بیشترین تأثیر و سودمندی سیاست اندیشه‌گرا در جایی است که فعالیت‌های رسانه‌ای رایج و سازمان‌های غیردولتی جامعه مدنی نفوذ خوبی در جلب توجه مردم داشته باشند، رابطه دولت با سازمان‌های غیردولتی کاملاً خوب باشد و مسائل به صورت چند وجهی نه صرفاً از زاویه تک بعدی اقتصاد، سیاست یا نظامی‌گری مورد توجه قرار گیرند. یکی از راه‌های ایجاد توازن بین الگوهای واقعگرایی سیاسی و همبستگی تاکنون

ضرورت تحول اطلاعاتی و ارتباطاتی در قلمرو دیپلماسی

نظریه‌ای ساختن این بوده است که سیاست‌های جهانی به دو شاخه با وجوهی مشترک تقسیم شده‌اند که البته با یکدیگر همزیستی دارند. در این دیدگاه دو شاخه‌ای همان‌طور که جیمز روزنا (James Rosenau 1988-90) تشریح کرده است، دو گروه بازیگران سنتی و جدید همزمان و در کنار یکدیگر رشد می‌کنند، گروهی از بازیگران جدید که خارج از حاکمیت و در فضای چند قطبی در جستجوی خود مختاری هستند و گروهی دیگر متشکل از بازیگران سنتی معتقد به دولت محوری که داخل گروه حاکمیت و در جستجوی مسائل امنیتی هستند.

در این میان نظام دولت محوری پاسخگوی نظام سنتی دولت - ملت خواهد بود و نظام نوین چند قطبی نیز پاسخگوی اوضاعی خواهد بود که در آن بازیگران غیردولتی جهت و نفوذشان رو به افزایش است و اتحادیه‌های جهانی، نظام‌های بین‌المللی و گروه‌های وکالتی جامعه مدنی را شامل می‌شوند، البته این دو شاخه تنها برای مدتی در کنار هم تداوم می‌یابند.

در چشم‌انداز سیاست اندیشه گرامسک می‌توان جهانی را در نظر گرفت که در آن دولت‌ها با سازمان‌های غیردولتی جامعه مدنی فعال در ساخت شبکه‌ها و اتحادیه‌های گذار، همکاری می‌کنند. این چیزی است که حتی راهبردهای ژئوپولیتیکی مانند زیگنیف برزینسکی (Zbigniew Brzezinski) نیز آن را تأیید می‌کند. او در پایان آخرین کتابش در سال ۱۹۹۷ بعد از آن که جهان را یک صفحه شطرنج در نظر می‌گیرد که در آن سیاستمداران پیرو واقعگرایی سیاسی مشغول مبارزه هستند، این موضوع را مسلم می‌گیرد که تلاش برای ایجاد ساختاری جدید برای گذار به منظور تضمین صلح، امتیازی است که از شبکه الکترونیکی جدید پیوندهای جهانی برمی‌آید، شبکه‌ای که خارج از نظام سنتی دولت - ملت در حال رشد است. این شبکه بافته شده توسط اتحادیه‌های چند ملیتی، سازمان‌های غیردولتی و انجمن‌های علمی که اینترنت پشتیبانی می‌کند، از قبل یک نظام غیررسمی جهانی را ایجاد کرده که به خوبی با بیشتر اتحادیه‌های جهانی سازگار است... بر این اساس تنها کشوری که می‌تواند و باید در جهت ایجاد این نوع شبکه‌های پیوند دهنده تلاش کند، آمریکا است...

البته به علت وجود ناهمگرایی، اصولی بین سیاست اندیشه گرامسک و واقعگرایی ممکن است شاهد بروز روابطی مانند دورویی و نفاق باشیم که ممکن است روابط بین واقعگرایی

سیاسی و سیاست‌اندیشه‌گرا را به شکست بکشاند؛ سیاست آمریکا به نفع عراق یکی از مثال‌های این وضعیت است. در دهه ۱۹۸۰ زمانی که به نظر می‌رسید عراق در جنگ با ایران در حال شکست بود، دولت آمریکا با چشم‌پوشی از اقدامات خلاف عراق مانند به‌کارگیری سلاح‌های شیمیایی ضد ایران و اقلیت کرد خود، عراق را تحت حمایت اطلاعاتی خود قرار داد. این وضعیتی در چارچوب واقع‌گرایی سیاسی بود، چنان‌که در این سیاست اجازه داده می‌شود تا از یک رهبر وحشی حمایت شود، چرا که او وحشی خود ماست، اگر چه این موضع‌گیری قطعاً با سیاست‌اندیشه‌گرا مخالف است. (تأکید از مترجم است). امروزه نیز آمریکا با حرکتی دوگانه در وضعیت‌های واقع‌گرایی سیاسی و سیاست‌اندیشه‌گرا با گسترش سلاح‌های شیمیایی عراق مخالفت می‌کند. در بخش‌های دیگری از جهان مانند: الجزایر و نیجریه و عربستان سعودی نیز ما شاهد مبادله بین حمایت از دموکراسی (یکی از اهداف مهم سیاست‌اندیشه‌گرا) و حمایت از یک رژیم مقتدر و تئوکراتیک هستیم که بر اساس ارزش‌های راهبردی ارائه شده از سوی حاکمیت اداره می‌شود (این یکی از اهداف مهم واقع‌گرایی سیاسی است).

پیشرفت سیاست‌اندیشه‌گرا

در یک جمع‌بندی می‌توان گفت که سیاست‌اندیشه‌گرا به عنوان رهیافتی برای دیپلماسی و راهبرد عصر اطلاعات، بر شکل‌گیری و سهیم ساختن عقاید، ارزش‌ها، هنجارها، حقوق و اخلاقیات با به‌کارگیری قدرت نرم تأکید می‌ورزد و بر این اعتقاد پیش می‌رود که حق، قدرت را موجب می‌شود (right makes for might) نه برعکس. توانایی سیاست‌اندیشه‌گرا نه فقط به هدایت بازیگران دولتی و غیردولتی، بلکه به همکاری مشترک این دو نیز بستگی دارد. منافع ملی تعریف شده در واژگان سیاستمداران انگیزه محرکه سیاست‌اندیشه‌گرا نیست، مگر آن‌که در چارچوب گستره اجتماعی تعریف شود، نه دولت محوری؛ علاوه بر این باید منافع ملی را با چارچوبی گسترده‌تر و حتی در بعدی جهانی و در شبکه‌ای گذرا و متشکل از بازیگران مختلف، تعویض کنیم. در جایی که واقع‌گرایی سیاسی در صدد تقویت دولت‌هاست، سیاست‌اندیشه‌گرا به تقویت شبکه‌ای از بازیگران دولتی و غیردولتی توجه دارد؛ واقع‌گرایی سیاسی، دولتی را علیه دولت

ضرورت تحول اطلاعاتی و ارتباطاتی در قلمرو دیپلماسی

دیگر به رقابت وامی دارد، ولی سیاست اندیشه گرا دولت‌ها را به همکاری در قالب اتحادیه‌ها یا چارچوب‌های دوجانبه تشویق می‌کند و در تمام این جنبه‌ها بین سیاست اندیشه گرا و واقع‌گرا تضاد مشاهده می‌کنیم.

تمایزات واقع‌گرایی سیاسی و سیاست اندیشه‌گرا

واقع‌گرایی سیاسی	سیاست اندیشه‌گرا
دولت‌ها مبنای اصلی تحلیل قرار می‌گیرند	تکیه اصلی بر بازیگران غیردولتی است
اولویت دادن به قدرت سخن (منابع خام و...)	اولویت دادن به قدرت نرم
قدرت سیاسی در چارچوب بازی حاصل جمع صفر	احتمال باخت - باخت
یا برد - برد	
نظام آنارشیک‌گراست، منافع در یک نظم شکننده قرار	تأکید بر همکاری دارند
اتحاد مشروط (همراه با تحدید)	شبکه‌های متحد اهمیت حیاتی برای امنیت دارند
اولویت دادن به منافع ملی خود	اولویت دادن به منافع مشترک
سیاست ابزاری برای رسیدن به امتیازات می‌بایان	جستجوی شفاف یک غایت (TELOS)
روش‌ها اگر نگوئیم فاسد، اما غیر اخلاقی هستند	اخلاق اهمیت والایی دارد
رفتارها بر اساس تهدید و زور تنظیم می‌شود	بازیگران اهداف مشترکی دارند
جریان بسیار بسته اطلاعات	تعمیل به سهم‌سازی در اطلاعات
تعادل قوا در قالب یک دولت استوار و محکم	توازن در قالب مسئولیت‌ها
قدرت در دولت - ملت تبلور می‌یابد	قدرت محصولی جهاتی است

شاید بتوان از فردی مانند کیسینجر خواست که پیرامون اندیشه و اجرای واقع‌گرایی سیاسی کم‌تر صحبت کند، اما چه کسی به دفاع از سیاست اندیشه‌گرا برمی‌خیزد؟ این فرد جورج کئنان (GEORGE KENNAN) است که همواره در فکر سیاست اندیشه‌گراست و هنوز همان‌طور که خود بارها تذکر داده، در جوهره اظهاراتش توجهی به مسائل نظامی نکرده است و بلکه بر ایجاد جامعه‌ای متکی بر مشارکت آرمان‌ها (ideals) و سودمندی‌های آن تأکید می‌کند که در آن آزادی تضمین می‌شود. البته این توصیفی ابتدایی از سیاست اندیشه‌گراست که بیشتر با نظام دولت محوری انطباق دارد. امروزه

رهبرانی مانند نلسون ماندلا و جورج سوروس در کنار دیگر رهبرانی که معروفیت کم‌تری دارند، جلوه‌های ظهور سیاست اندیشه‌گرا هستند.

بهترین نمونه‌های ظهور سیاست اندیشه‌گرا را باید «شبکه‌های اجتماعی» (Social network) دانست که فعالان جامعه مدنی ایجاد می‌کنند (این شبکه‌ها در بچه‌هایی متنوع هستند که به مدد انقلاب اطلاعاتی در قالب سازمان‌های شبکه‌ای، نظرها و راهبردها را شکل می‌دهند) در جایی که نبردهای نظامی مانند جنگ جهانی اول و دوم، گویای اوج درگیری‌های سخت و شکست‌واقع‌گرایی سیاسی هستند، این شبکه‌های غیرنظامی در چارچوب سیاست اندیشه‌گرا در حال آزمایش درگیری‌های ساختگی‌اند؛ جایزه نوبل برای تحریم مین‌های زمینی، گروه‌های سازمان‌های غیرنظامی پیشرو در توافق‌های چندجانبه پیرامون سرمایه‌گذاری (MAI)، مبارزه صلح‌سبز علیه آزمایش‌های هسته‌ای فرانسه در پاسیفیک جنوبی، اجتماع سازمان‌های غیردولتی فراملی در دفاع از زاپاتیست‌های مکزیک و تلاش‌های مخالفان چین و برمه با حمایت سازمان‌های غیردولتی آمریکا به منظور پشتیبانی از رعایت حقوق بشر در این کشورها همگی نشانه آن است که چگونه شبکه‌های سازمانی فراملی جامعه مدنی - البته گاهی با حمایت قوی دولت‌ها - می‌توانند سیاست اندیشه‌گرا را پیش‌برند و البته تا اندازه‌ای نیز توانسته‌اند عملکرد دولت‌هایی را که بر سیاست‌های سنتی قدرت پای می‌فشارند، تغییر دهند.

این شرایط نشان می‌دهد که سیاست اندیشه‌گرا پیش از این‌ها ظاهر شده و در برابر «صلح از راه زور»، «صلح از راه دانایی» را مطرح کرده است، به علاوه در چنین شرایط نوینی خود عقاید با تکیه بر اصول عمیق اخلاقی، می‌توانند از طریق وسایل ارتباط جمعی و طراحی سازمانی برای ایجاد نمونه‌های جدیدی از قدرت و دیپلماسی، مورد اعتنا و توجه دولت‌ها قرار گیرند، اگر چه سازمان‌های غیردولتی فعال شاید برای نداشتن منابع در واقع‌گرایی سیاسی، بسیار فراتر و جلوتر از دولت‌ها، دارای انگیزه و توانایی به کارگیری سیاست اندیشه‌گرا و ساخت فضای اندیشه‌ای هستند.

اکنون این سؤال مطرح می‌شود که اگر دولت‌ها یا هر بازیگر دیگری بخواهد در چارچوب سیاست اندیشه‌گرا اقدام کند، چه اتفاقی می‌افتد؟ باید پاسخ داد که این سیاست در دستان رهبری آزادمنش قطعاً نیروی فراتر از صرفاً توانایی ایراد یک سخنرانی

ضرورت تحول اطلاعاتی و ارتباطاتی در قلمرو دیپلماسی

روح بخش برای جامعه است، در حالی که در دستان یک رهبر دیکتاتور یا عوام فریب تا حد ابزاری برای تبلیغات و مدیریت تحریک در رقابت های تبلیغاتی فرو کاسته می شود، یا حتی ممکن است جنبه های ظریف سیاست اندیشه گرا در راه رسیدن به اغراض فردی به کار روند؛ چنان که در محیط های تجاری و روابط عمومی، این امر همواره زمانی که شرکت ها از طریق رسانه ها به حملات سخت می پردازند و یا در صدد به حرکت در آوردن افکار عمومی به نفع خود برمی آیند، مشاهده می شود و این ها خطر هایی هستند که امکان بروزشان وجود دارد.

مسیر آینده

با تحقق انقلاب در عرصه دیپلماسی، دیپلمات ها مجبور می شوند تا محیط اندیشه گرا را به بهترین وجه توسعه دهند و رفتاری مبتنی بر دیپلماسی اندیشه ای را پیش گیرند هر قدر توسعه و گسترش محیط جغرافیایی (که منابع طبیعی آن مایه تقویت دولت است) را ضامن بقای واقع گرایی سیاسی بدانیم، به همان میزان هم باید توسعه و گسترش محیط اندیشه ای را ضامن پیدایش و بقای سیاست اندیشه گرا دانست و این رابطه ای آشکار است. از این رو برای ظهور سیاست اندیشه گرا باید شرایط، معیارها و ابزارهایی را تعریف کنیم که علاوه بر فراهم آوردن زمینه های ظهور محیط اندیشه ای، تسهیلات لازم را برای تقویت قدرت نرم، تعمیق به هم پیوستگی جهانی، تقویت بازیگران فراملی جامعه مدنی و ایجاد شرایطی فراهم آید که در آن دولت ها به اقدام مشترک (بر اساس درک امتیاز همکاری) بویژه با بازیگران غیردولتی قادر باشند.

در یک نوشته دیگر (آرکیلا و رانفلت ۱۹۹۹ RONFELDT & ARQUILLA) برخی معیارها ناشی از انقلاب اطلاعاتی را برای راهبردها و سیاست های آمریکا و به منظور کمک به توسعه محیط و دیپلماسی اندیشه گرا یادآوری کرده ایم که دیپلمات ها باید به این معیارها توجه کنند. این معیارها عبارتند از:

- حمایت از گسترش ارتباطات در محیط اینترنتی در سراسر جهان از جمله در مناطقی که نظام های اقتداری و دیکتاتوری حاکمیت دارند.

- حمایت از رشد آزادی اطلاعات و ارتباطات به عنوان یک حق جهانی.

- فراهم آوردن نظام های اطلاعاتی همگانی چند لایه (multitiered)

(information-sharing systems) که نه تنها امنیت و سلامت محیط اینترنتی را حفظ کنند، بلکه محیط اطلاعاتی همگانی را برای انتقال آزاد مطالب به دیگران فراهم آورد.

- ایجاد نیروهای ویژه رسانه‌ای (special media forces) که بتوانند با نفوذ در مناطق دستخوش درگیری، با کشف و انتشار اطلاعات درست به حل و فصل اختلافات کمک کنند.

- راه‌گشودن دیپلماسی به سمت همکاری بیشتر بین بازیگران دولتی و غیردولتی، بخصوص سازمان‌های غیردولتی.

در کنار این چند اندیشه اولیه، اندیشه‌های فراوان دیگری هستند که در چارچوب آن‌ها به جای دفاع صرف می‌توان با سهیم ساختن یا بنیان نهادن ارزش‌ها، هنجارها، اخلاق، قوانین و سایر اجزای قدرت نرم، قلمرو سیاست اندیشه‌گرا را توسعه داد. باید سازوکارها، راهبردها و سیاست‌های خاصی را اتخاذ کرد تا تحت شرایط «گسترش دموکراسی» و یا تحت فشار حکومت‌هایی مانند عراق، کره شمالی و کشورهای بالکان و یا موضوع‌هایی مانند قطعنامه‌های حقوق بشر و محیط زیست جهانی که از جایی به جایی دیگر تفاوت می‌کنند، روشن شود که سیاست اندیشه‌گرا بسیار متفاوت و البته کارآتر از واقعگرایی سیاسی است. راهبرددگرایان و دیپلمات‌های ورزیده امروزه، همواره آماده رویارویی با وضعیت‌هایی هستند که آن‌ها را در انتخاب بین سیاست اندیشه‌گرا و واقعگرایی سیاسی قرار می‌دهد، بخصوص هنگامی که حریفی سرسخت در برابرشان است و توانایی مقاومت در برابر روش‌های تکراری واقعگرایی سیاسی مانند انواع فشارها را دارد.

واقعگرایی سیاسی نوعاً درباره این صحبت می‌کند که نیروهای اقتصادی یا نظامی چه طرفی پیروز می‌شود، ولی سیاست اندیشه‌گرا سرانجام در این باره می‌گوید که داستان چه کسی پیروز می‌شود، از این رو نکته مهم برای تمام طرف‌ها چه مدافعان و یا مخاطبان سیاست اندیشه‌گرا این است که «داستان» (story) چه با زبانی ساده و چه با ابهام باید گفته شود. این داستان برای آمریکا ممکن است تأیید این حکمت باشد که هزینه جابه‌جایی قدرت سخت را در قبال ایجاد محیط اندیشه‌گرا می‌پردازد تا ما را قادر سازد سیاست اندیشه‌گرا را در آن محیط عملی کنیم.

به نظر ما این بهای ارزشمندی است که آمریکا می‌پردازد تا تصویری از خود ارائه

ضرورت تحول اطلاعاتی و ارتباطاتی در قلمرو دیپلماسی

دهد که به ما می‌گوید آمریکا بدون فرماندهی و دستور دادن، فعالانه و تلاشگرانه رهبری گسترش صلح را در دست دارد نه این که به طور مستمر به تهدیدها و فشارهای نظامی و اقتصادی متوسل می‌شود، اگر آمریکا دیپلماسی خود را متحول سازد، دیگر بیش از این به تقویت یک دیپلماسی ایستا نمی‌پردازد و به جای آن به ساخت یک جامعه مدنی جهانی می‌پردازد که به همه خدمت کند.

۱. واژه‌ای است که نخستین بار ویلیام گیسون (William Gibson) در سال ۱۹۸۲ در رمان علمی-تخیلی خود (Nueromancer) آن را به کار گرفت و به مکانی اطلاق می‌شود که در آن جا افراد داده‌های ذهن خود را با داده‌های رایانه‌ها عوض می‌کردند. این واژه اکنون در ادبیات ارتباطی، معرف عصر حاضر است (تحریریه فصلنامه).
۲. انواع ویروس‌ها، هکرها و پایگاه‌های ضد اخلاقی از جمله این خطرها به حساب می‌آیند. (م)
۳. مانند: خبرنگاران بدون مرز، پزشکان بدون مرز، سازمان دیده‌بان حقوق بشر و... م



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی